

دکتر راجر گرین، اصلاحات تا به امروز، سخنرانی ۱۵، ظهور لیبرالیسم

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر راجر گرین هستم در درس تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۱۵، ظهور لیبرالیسم است.

این یک تاریخ مهم در تاریخ کلیسا است، و من فقط این را برای کلاس و برای شما دوستان ذکر می‌کنم؛ ما قبلاً در مورد آنچه در قرن هفدهم در آمریکا اتفاق می‌افتاد صحبت کردیم، به خصوص در مورد گروهی به نام کواکرها که به مستعمره خلیج ماساچوست آمدند.

اما در این تاریخ، یعنی ۱۴ اکتبر ۱۶۵۶، قانونی علیه کواکرها وضع شد تا از ورود آنها به مستعمره خلیج ماساچوست جلوگیری شود. بنابراین، این یک تاریخ مهم در تاریخ کلیسا است: ۱۴ اکتبر. بنابراین، سال‌ها پیش از آن اتفاق افتاده است و البته اوضاع تغییر کرده است.

خب، فقط می‌خواستم این را هم بگویم. خب، و همچنین دانشجویانی که مهمان ما هستند، خوشحالیم که شما را داریم، و من قبلاً به آنها گفته‌ام که می‌توانند هر زمان که بخواهند بروند. بنابراین می‌توانند هر زمان که بخواهند، هر زمان که بخواهند، بیایند و بروند، مشکلی نیست.

شما بچه‌ها، البته که نمی‌تونید، پس فقط همین، فرقی همینه. خب، بفرمایید. پس، می‌تونستید، اما من می‌دونم شما کی هستید.

ببینید، من می‌دانم که این کلاس کوچکی است. کلاس بزرگی نیست، بنابراین می‌دانم چه کسی اینجا هست و چه کسی نیست. خب، به هر حال، به جمع دوستان امروز ما خوش آمدید.

امیدوارم روز خوبی بوده باشد. بسیار خب، اجازه دهید فقط توضیح دهم، اجازه دهید چند دقیقه‌ای برای دوستان و عزیزانی که اینجا هستند وقت بگذارم تا توضیح دهم که در این دوره در کجا قرار داریم و بعد ادامه می‌دهیم. قرار است این سخنرانی را تمام کنیم و سپس سخنرانی بعدی را شروع کنیم، زیرا قرار است امروز، ۱۴ اکتبر، سخنرانی هفتم را شروع کنیم.

بنابراین، ما می‌خواهیم طبق برنامه پیش برویم. اما این یک دوره از اصلاحات تا به امروز است. بنابراین، ما از اصلاحات شروع می‌کنیم و اصلاحات را از دیدگاه جان کالوین بررسی می‌کنیم و سعی می‌کنیم بفهمیم که کالوین چگونه به کلیسا واکنش نشان داد و چگونه به شکل‌گیری پروتستان‌تیسیم کمک کرد.

و سپس ما به نوعی از طریق آنچه در کلیسا در طول قرن شانزدهم، قرن هفدهم، قرن هجدهم و غیره اتفاق می‌افتد، پیش می‌رویم. چیزی که در کلیسا می‌بینیم، یک آونگ در حال نوسان است. و گاهی اوقات در کلیسا همانطور که در سخنرانی قبل از سخنرانی که در آن هستیم، خواهید دید، ما در مورد انتقادات بسیار شدیدی که به کلیسا و مسیحیت وارد شده بود صحبت کردیم و واقعاً سعی کردند، برخی افراد سعی کردند کلیسا و مسیحیت تاریخی را تقریباً از بین ببرند.

اما بعد یک چیز فوق‌العاده اتفاق افتاد. چیزی که ما در این سخنرانی از آن به عنوان تجدید حیات انجیلی کلیسا یاد می‌کنیم. یک احیای کامل انجیلی در کلیسا رخ داد. بنابراین این چیزی است که ما اکنون در حال مطالعه آن هستیم.

سپس، سخنرانی امروز در مورد چیزی است که ما آن را الهیات لیبرال می‌نامیم و اینکه چگونه الهیات لیبرال تا حدودی پاسخی به هر دوی این موارد بود. این پاسخی به نوع شک‌گرایی شدیدی بود که در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ ظهور کرد، اما همچنین پاسخی به تجدید حیات انجیلی بود زیرا همه با آن موافق نبودند. بنابراین می‌بینید که آونگ در مسیر خود به عقب و جلو می‌رود.

همچنین، در این دوره، مکان‌های خاصی وجود دارند، زیرا این اصلاحات تا به امروز است، مکان‌های خاصی در اروپای غربی یا آمریکا، که به نظر می‌رسد فعالیت هستند. بنابراین، در سخنرانی که امروز شروع خواهیم کرد، هنر فعالیت در آلمان بر سایر مکان‌ها تأثیر خواهد گذاشت. بسیار خوب.

با این حال، ما سخنرانی فعلی، یعنی تجدید حیات انجیلی در کلیسا، را هنوز تمام نکرده‌ایم. ما در مورد مردی به نام جان وسلی صحبت می‌کنیم، و جان وسلی در احیای کلیسا در بریتانیا بسیار مهم بود. و اکنون ما در مورد الهیات او زیاد صحبت می‌کنیم، اما اکنون در مورد الهیاتی که نام عشق کامل یا نجات کامل از همه گناهان صحبت می‌کنیم.

جان وسلی آموزه عشق کامل را موعظه کرد. و این جایی است که ما اکنون در آن هستیم. ما به نوعی برای آن تمام خواهیم کرد.

درست همانطور که چند روز پیش داشتیم جلسه را به پایان می‌رساندیم، اشاره کردیم که دو نفر بودند؛ جان وسلی آموزه عشق کامل را موعظه می‌کرد زیرا احساس می‌کرد کتاب مقدس این آموزه را آموزش می‌دهد. کامل باشید همانطور که خدا کامل است. خداوند خدای خود را با تمام قلب، ذهن و روح خود دوست داشته باشید.

همسایه‌ها را مانند خودت دوست بدار. او معتقد بود که کتاب مقدس آموزه عشق کامل را آموزش می‌دهد، که نوعی کمال مسیحی است. این کمال در مسیح بود، اما کمال انسانی نبود.

به این معنی نیست که ما از نظر انسانی کامل خواهیم بود، بلکه در مسیح کامل خواهیم بود. و احتمالاً فقط برای اینکه همه ما را در یک خط قرار دهد، چیزی که ما، یکی از دلایلی که او آن را آموزش داد به این دلیل بود که کتاب مقدسی بود، اما یکی از دلایلی که او واقعاً مجبور به آموزش آن شد، در قرن هجدهم بود، این چیزی بود که او در کلیسا یافت. او افرادی را یافت که در نوزادی در کلیسا غسل تعمید داده شده بودند.

و بعد آنها در کلیسا بودند، و به مدت ۳۰، ۴۰، ۵۰ سال در کلیسا بودند. و آن ۳۰، ۴۰، ۵۰ سال بعد، آنها چیز بیشتری در مورد کتاب مقدس، در مورد زندگی در مسیح، در مورد شهادت مسیحی، در مورد دعا نمی‌دانستند. آنها چیز بیشتری در مورد مسیحیت نمی‌دانستند.

آنها تمام عمرشان را در کلیسا بوده‌اند. و حالا کجا هستند؟ این یک خط صاف است. و وسلی گفت، پسر. قرار نیست اینطور باشد.

آیا این چیزی است که خدا برای مؤمنان در نظر دارد تا در این نوع خط صاف زندگی کنند؟ نه، آنچه خدا برای مؤمنان در نظر دارد، نوعی حرکت رو به بالا در اینجا است. به همین دلیل است که او این آموزه‌های کتاب مقدس، از جمله آموزه عشق کامل را موعظه کرد. بسیار خوب.

بنابراین، چیزی که درست قبل از رفتن گفتیم، این بود که این کمال مسیحی دو نتیجه دارد. بنابراین باید به آنها اشاره کنم، اما نتیجه اول این است که وسلی و جنبش او واقعاً جامعه‌ای را ایجاد کردند که به اعتقاد او نمونه خوبی برای جهان از آنچه مسیحیت قرار بود باشد، بود. بنابراین او می‌خواست مردمش، جامعه‌اش و

متدیست‌هایش نمونه خوبی باشند و زندگی پاکی داشته باشند، خود را از تمام پلیدی‌های جسم، روح، کمال و تقدس در ترس از خدا پاک کنند.

بنابراین، او می‌خواست نوعی قوم مقدس بیافریند. او می‌خواست قومی بیافریند که با جهان متفاوت باشند، متمایز از جهان باشند، و بتوانند به عنوان قومی مقدس شناخته شوند. و این چیزی بود که او می‌خواست، در مورد آفرینش.

و مطمئناً، مسیحیان باید از جهاتی با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم متفاوت باشند. فکر می‌کنم وسلی اینجا درست می‌گفت. بنابراین این یکی از شاخه‌های دکترین کمال مسیحی است، ایجاد جامعه‌ای از افرادی که الگوهای از نحوه‌ی زندگی مسیحی در این دنیا بودند.

دومین نتیجه‌ی این کمال مسیحی، زندگی در خدمت به فقرا، رانده‌شدگان، بیماران و زندگی در مراقبت از همسایه بود. وقتی فرمان می‌گوید: خداوند، خدای خود را با تمام قلب، ذهن و روح خود دوست بدارید و همسایه‌تان را مانند خودتان دوست بدارید. وقتی از جان وسلی پرسیدند، همسایه‌ی من کیست؟ وسلی گفت: فقیرترین شما، همسایه‌ی شماست.

کسانی که درمانده، بی‌خانمان و نیازمند کمک هستند، همسایگان شما هستند. اینها کسانی هستند که شما می‌خواهید به آنها کمک کنید. و بنابراین، کاری که وسلی انجام داد این بود که واقعاً طرف فقرا را گرفت و به فقرا خدمت کرد.

حالا، یک نمونه از آن در واقع آخرین تصویری است که از جان وسلی نشان دادیم، که وسلی را در بستر مرگ نشان می‌داد. اما یک نمونه از آن تجارت برده در انگلستان بود. وسلی از طرفداران ضد برده‌داری بود زیرا معتقد بود که این راهی است که مسیحیان باید در مراقبت از فقرا فعال باشند.

و در زمان بریتانیا چه کسانی فقیر بودند؟ آنها برده‌ها بودند. او قبل از لغو برده‌داری در انگلستان درگذشت، اما با این حال یک فعال ضد برده‌داری بود. بنابراین این راهی برای مراقبت از فقرا است.

بنابراین، اولاً، شما باید نوعی جامعه از افرادی که الگو هستند را تشکیل دهید، و ثانیاً، مطمئن شوید که آن جامعه همسایه و فقرا را دوست دارد. و سپس ما فقط چند نکته پایانی داریم، و آنها را بیان خواهیم کرد، و سپس می‌توانیم به سخنرانی بعدی برویم. فقط از طریق سخنان پایانی، می‌دانید که وقتی آن متکلم از خطرات الهیات خود آگاه است، به یک متکلم بزرگ نگاه می‌کنید.

و این در مورد جان وسلی صادق بود. جان وسلی کاملاً آگاه بود که آنچه موعظه و تدریس می‌کرد، اگر بد فهمیده شود، می‌تواند به الهیات بد منجر شود. و بنابراین او همیشه از این موضوع آگاه بود، از آن آگاه بود.

و او می‌خواست، به خصوص با دکترین تقدیس خود، مطمئن شود که مردم خطرات موجود را درک می‌کنند. حال، این تفاوت بین یک متکلم بزرگ و شخصی است که فکر می‌کند خدا امروز صبح با شما صحبت کرده است، و من امشب با شما صحبت می‌کنم، می‌دانید. و جان وسلی از خطرات، به خصوص در دکترین عشق کامل، آگاه بود.

بنابراین اجازه دهید سه نکته را که او ذکر کرد و می‌خواست مردم هنگام بررسی تمام آموزه‌های او، به ویژه این آموزه تقدیس، با دقت در نظر بگیرند، ذکر کنم. بنابراین، شماره یک همیشه خطر غرور وجود داشت. غرور در چه چیزی، در برخی از تجربه‌های مذهبی که دارید.

در مورد جان وسلی، او درباره عشق کامل به مردم صحبت کرد. اما خطر غرور در تجربه مذهبی شما را به این باور می‌رساند که از سایر مسیحیان بهتر هستید، می‌دانید. وسلی از این بابت بسیار نگران بود.

مغرور نباش. اگر هر تجربه مذهبی تو را به جایی از غرور برساند، بدان که آن از جانب خدا نیست. پس آن از جانب خودت است.

و این شماره یک است. شماره دو، دومین چیزی که او همیشه در تمام الهیات خود، به ویژه در این آموزه خاص، از آن آگاه بود، افتادن در دام نوعی تلاش برای کمال مسیحی است، تلاش برای فرزند خدا بودن که او می‌خواهد، تقریباً رستگاری از طریق اعمال. باید مراقب این موضوع باشید زیرا، همانطور که وسلی به مردم یادآوری کرد، این کار خداست.

این کار تو نیست. این به لطف خداست که تو فرزند خدا هستی. تو به خاطر زحمتی که می‌کشی، مثلاً دندان قروچه کردن و مشتمت گره کردن، فرزند خدا نیستی.

شما به لطف خدا فرزند خدا هستید. و حتی هر ایمان خوبی که به آن می‌آورید، حتی هر کار خوبی که به این رابطه شگفت‌انگیزی که با خدا دارید، می‌آورید، همه اینها به هر حال به لطف خدا حاصل می‌شود. بنابراین، همه چیز از ابتدا تا انتها به لطف خداست.

پس مراقب باشید که در دام مسیحیتی نیفتید که در آن دندان‌هایتان را به هم می‌فشارید، مشتمت‌هایتان را گره می‌کنید و سعی می‌کنید به نوعی تجربه مذهبی برسید، می‌دانید. وسلی از این بابت خیلی نگران بود. این کار خدا بود، نه کار ما.

این به لطف خداست، نه لطف ما، نه کار ما. بنابراین، او در این مورد محتاط بود. و نکته سوم این است که او به نوعی یک نکته پایانی است، اما هنگام تأکید بر یک آموزه مراقب باشید.

او بر عشق کامل تأکید کرد. اما مراقب باشید که اهمیت سایر آموزه‌ها را انکار نکنید. بنابراین همیشه درک خود از آموزه‌ها را در چارچوب سایر آموزه‌ها، سایر آموزه‌های کتاب مقدس قرار دهید.

بنابراین، در مورد او، او مثلاً به عشق کامل اعتقاد داشت، اما آموزه‌ی عادل شمردگی از طریق ایمان را که برای اصلاح‌گران بسیار مهم بود، انکار نکرد. او زیاد در مورد عادل شمردگی از طریق ایمان صحبت می‌کند. بنابراین مراقب باشید که آنقدر کوتاه‌بین نباشید که فقط روی یک آموزه تمرکز کنید و سپس به نظر برسند که تمام آموزه‌های دیگر در جایی ناپدید می‌شوند.

اگر می‌خواهید بر یک آموزه خاص تأکید کنید، این کار را در چارچوب تمام آموزه‌های کلیسا، تمام آموزه‌های کلیسا انجام دهید. بنابراین، وسلی در این مورد بسیار بسیار قوی بود و می‌خواست مطمئن شود که صحبت‌هایش، مثلاً در مورد عشق کامل، در چارچوب سایر آموزه‌ها باشد. خوب، بحث ما همین است.

خوب، اجازه بدید، بله، به چند تا سوال جواب بدم، و بعد ادامه می‌دیم. بله، او دوره‌گرد بود. او دوره‌گرد بود.

و بعد، ۲۵۰،۰۰۰ مایل سوار بر اسب، بدون اینکه حتی یک دقیقه را هم تلف کند. به همین دلیل است که آن را روی زین اسب داشت. جان وسلی در قرن ۱۸ بود، اما روی زین اسب، یک منبر کوچک درست کرده بود، نه یک منبر کوچک، بلکه یک میز کوچک.

او می‌توانست آن را درست روی زین بگذارد. میز باز می‌شد و او کتاب داشت و یونانی‌اش را مطالعه می‌کرد و نامه می‌نوشت. بنابراین، او واقعاً یک احیاگر درجه یک بود.

و کاری که او انجام داد این بود که، البته، چون نمی‌توانست همه زمینه‌ها را پوشش دهد، کسانی را که واعظان غیر روحانی می‌نامید، مأمور کرد. بنابراین، همانطور که مردم تغییر مذهب می‌دادند، یا همانطور که مردم به عنوان انگلیکان‌های خوب که می‌خواستند در کلیسای انگلیکان بمانند، به متدیسم روی می‌آوردند، اما ما می‌خواهیم به جنبش متدیست شما پیوندیم تا انگلیکان را زنده کنیم، او بسیاری از واعظان غیر روحانی را، مأمور کرد، و آنها نیز همین کار را کردند. آنها در سراسر انگلستان، اسکاتلند، ولز و ایرلند پخش می‌شوند، موعظه می‌کنند، آموزش می‌دهند و غیره.

زندگی بسیار سختی برای آنها بود. آنها اغلب در جلسات و کنوانسیون‌های سالانه گرد هم می‌آمدند. اولین سرودی که می‌خواندند، سرودی بود که چارلز وسلی برای کنوانسیون سالانه‌شان نوشته بود.

ضمناً، چارلز وسلی بیش از ۶۰۰۰ سرود مذهبی نوشت. خوب، این تعداد زیادی سرود مذهبی است. او در دوران بزرگسالی‌اش روزی یک سرود مذهبی می‌نوشت.

و او یک سرود مذهبی نوشت. و اولین مصرع سرود این بود، آیا ما هنوز زنده‌ایم و چهره یکدیگر را می‌بینیم؟ واقعیت این است که بسیاری از این واعظان سیار در طول سفر خود جان باختند. آنها بر اثر بیماری جان باختند.

آنها گاهی اوقات از دست دزدها و راهزنان می‌مردند. آنها فقط از فرسودگی و همه چیز می‌مردند. بنابراین آنها دور هم جمع می‌شدند و آواز می‌خواندند، آیا ما هنوز زنده‌ایم و چهره یکدیگر را می‌بینیم؟ و اینجاییم؛ ما زنده‌ایم و چهره یکدیگر را می‌بینیم.

ما داریم برای یک سال سخت دیگر از سفر آماده می‌شویم. خوب، آنها این‌طوری این کار را کردند. فرانسیس آزبری هم همین کار را در این کشور انجام داد.

زندگی سختی بود. آره. یه چیز دیگه، یه چیز دیگه از طرف خانواده خودم در مورد وسلی، و شماها خودتون رو دارید.

آره. بله. درسته.

درست است. او می‌گوید شما نمی‌توانید از نظر انسانی کامل باشید. عشق کامل، کمال انسانی نیست.

این باعث نمی‌شود که من دانش کامل را نداشته باشم. بنابراین، این کمال انسانی نیست. این کمال در مسیح است.

بنابراین، اگر وسلی تعلیم داد که آنچه اتفاق افتاده برای مؤمن است، مسیح در شماست. و چون مسیح در شماست، شما تصویر مسیح را دارید و روز به روز در فیض خدا رشد می‌کنید. و به دلیل همه اینها، شما در مسیح کامل می‌شوید.

شما عشق کامل را دریافت می‌کنید. و سپس وسلی می‌گفت، آیا به جایی می‌رسید؟ آیا برای مسیحیان ممکن است که در زندگی خود به جایی برسند که خداوند، خدای خود را با تمام قلب، ذهن و روح خود دوست داشته باشند و همسایه خود را مانند خودشان دوست داشته باشند؟ آیا ممکن است؟ و وسلی می‌گفت، بله،

باید بگوییم که این ممکن است. در غیر این صورت، عیسی آرمانی را مطرح می‌کرد که پیروی از آن در این زندگی غیرممکن بود.

خب، نمی‌دانم. آیا این کمی کمک می‌کند؟ خب، عشق کامل، تقدیس است. خب، در این زندگی، درست است؟ او معتقد بود که منظور عیسی این نبوده که برای زندگی دیگری باشد، بلکه منظورش این بوده که برای این زندگی باشد. و بعد، در خطبه بالای کوه، وقتی عیسی می‌گوید، کامل باشید همانطور که خدا کامل است و سلی معتقد بود که منظور عیسی این بوده که برای این زندگی باشد، منظورش زندگی پس از مرگ نبوده، بلکه برای این زندگی بوده است.

بنابراین، کاری که او انجام می‌دهد این است که آموزه تقدیس را به این زندگی می‌آورد. کالوین و لوتر تمایل داشتند به نوبت درباره تقدیس صحبت کنند. این از اینجا شروع شد، اما شما تا زندگی پس از مرگ، تا زمانی که بمیرید و به بهشت نروید و غیره، آن را کامل نخواهید دید.

بنابراین، سلی سعی می‌کند آن را وارد این زندگی کند. اما بخشی از جذابیتش این بود که من نمی‌خواهم به کلیسای تعلق داشته باشم که ۴۰ سال بعد، آن افراد در کلیسا حتی نمی‌دانند چگونه به انجیل یوحنا مراجعه کنند یا چگونه دعا کنند یا چگونه برای همسایه خود کشیش باشند و از این قبیل چیزها. این نوع خدای کلیسا نیست، انگار باید یک حرکت رو به بالا وجود داشته باشد.

بنابراین، حداقل، سلی می‌خواست آن کلیسا را زنده کند. بله. آیا این کمی کمک می‌کند؟ چیز دیگری اینجا هست؟ بله، لطفاً.

نباید این کار را با این فکر انجام دهید که توانایی خودتان باعث می‌شود این کارهای خوب را نسبت به همسایه‌تان انجام دهید. تنها دلیلی که می‌توانید خدا و همسایه‌تان را دوست داشته باشید، لطف خداست. بنابراین، با انجام آن کارهای خوب، شما این کار را از لطف خدا در زندگی‌تان انجام می‌دهید و به شما اجازه می‌دهد همسایه‌تان را دوست داشته باشید.

بنابراین، خطر این خواهد بود، و آنها در دوران اصلاحات مذهبی هم با این موضوع مبارزه کردند، ما در دوران اصلاحات مذهبی در مورد این موضوع صحبت کردیم، خطر این خواهد بود که اگر فکر کنید کارهای خوبتان به نحوی شما را در پیشگاه خدا تأیید می‌کند، و او شما را به خاطر انجام این کارهای خوب دوست خواهد داشت. این خطر خواهد بود. سلی می‌خواهد از این موضوع دوری کند.

اعمال نیک نتیجه اطاعت از فرمان مسیح مبنی بر دوست داشتن همسایه است. و تنها راهی که می‌توانیم این کار را انجام دهیم، فیض خداست. تنها فیض خداست که به ما اجازه می‌دهد این کار را انجام دهیم.

آیا این کمی می‌کند؟ چیز دیگری هم اینجا هست؟ خب، آیا نکته‌ی دیگری در مورد این سخنرانی برای دوستانم که در مورد سلی صحبت کرده‌اند، وجود دارد؟ می‌دانید، دانشجویان من، آنها در این مورد خیلی خوب هستند چون من چیزهای زیادی در مورد سلی می‌دانم. بنابراین چیزهای زیادی در مورد سلی به آنها گفتم.

خب، این چیز خوبی، مگه نه؟ مگه ما از این خوشحال نیستیم؟ باشه. خدا بهت صبر بده. خیلی خب.

صفحه ۱۳ برنامه درسی. ما در کلاس یک برنامه درسی داریم که از آن استفاده می‌کنیم و در آن برنامه درسی رتوس مطالب را ارائه می‌دهیم. بنابراین به این ترتیب در طول دوره پیش می‌رویم.

خب، حالا، در صفحه ۱۳، ببخشید، صفحه ۱۴ برنامه درسی و عنوان درس بعدی ما «ظهور و توسعه الهیات لیبرال» است.

ظهور و توسعه الهیات لیبرال و کاری که ما در این سخنرانی انجام خواهیم داد این است که برای مردم خودم که به این تصویرسازی عادت دارند، دوباره کمی نوسان آونگ را ببینیم و چهار کار وجود دارد که ما در سخنرانی انجام خواهیم داد.

بنابراین، من فقط برای افرادی که با ما هستند و برنامه درسی ندارند، این را ذکر می‌کنم. ما قصد داریم برخی از مطالب پیش‌زمینه را ارائه دهیم. سپس، برخی از نتیجه‌گیری‌های الهیاتی اساسی در مورد آنچه لیبرالیسم نامیده می‌شد را ارائه خواهیم داد.

و سپس، ارزیابی از لیبرالیسم پروتستانی، نقاط قوت آن، و سپس ارزیابی از لیبرالیسم پروتستانی، نقاط ضعف این سنت ارائه خواهیم داد. بنابراین، در ظهور و توسعه الهیات لیبرال، با پیشینه شروع می‌کنیم که نسبتاً طولانی است.

بنابراین اولین نکته در مورد پیشینه همه اینها، چیزی است که ما آن را الهیات لیبرال می‌نامیم که در آلمان ظهور کرد. بنابراین آلمان واقعاً اولین جایی است که نشانه‌هایی از این چیزی که ما آن را الهیات لیبرال می‌نامیم، نشان می‌دهد. بنابراین، این [موضوع] در آلمان آغاز می‌شود.

حالا، اگر به آلمان در قرن‌های هفدهم و هجدهم نگاه کنید، سه ویژگی وجود دارد که به قرن نوزدهم منتقل شده است. بنابراین می‌خواهم به آن سه ویژگی زندگی در آلمان که به قرن نوزدهم کشیده شد، اشاره کنم. بسیار خب.

شماره یک، اسکولاستیسیسم لوتری بود. اسکولاستیسیسم لوتری در قرن‌های هفدهم و هجدهم رواج یافت، و هنوز بقایایی از اسکولاستیسیسم لوتری در قرن نوزدهم وجود دارد. بسیار خب.

حال، طبق اسکولاستیسیسم لوتری، منظور ما آموزه‌ای تھی از زندگی است. منظور ما افرادی هستند که آموزه‌های کلیسا را می‌دانستند، اصول کلیسا را می‌دانستند، اما هیچ حیاتی در آن اصول یا عقاید وجود نداشت. هیچ تخیل یا خلاقیتی برای موعظه یا آموزش آن آموزه‌ها وجود نداشت.

خب، این چیزی که ما توی دوره در موردش صحبت کردیم. خب، اسکولاستیسیسم لوتری قراره راه خودش رو به قرن نوزدهم باز کنه. خب، این یه چیزه.

بسیار خوب. نکته دوم، و این نه از سخنرانی قبلی، بلکه از سخنرانی قبل از آن می‌آید، اما همچنان در قرن نوزدهم مرتبط خواهد بود و یک خردگرایی غیرمذهبی، یک خردگرایی غیرمذهبی است. این قرار است راه خود را به قرن نوزدهم باز کند.

بنابراین، این بی‌توجهی به کلیسا، بی‌توجهی به آموزه‌های مسیحی، بی‌توجهی به کتاب مقدس، بی‌توجهی به عیسی و غیره است، و اعتقاد راسخ به توانایی مردم در استدلال و استفاده از عقل و عقلانیت خود حتی در حوزه‌های مذهبی. بنابراین، نوعی عقل‌گرایی غیرمذهبی راه خود را به قرن نوزدهم باز می‌کند. این نکته دوم است.

بسیار خب. مورد سوم، سومین چیزی که قرار بود راه خود را به قرن نوزدهم باز کند، جنبشی بود که ما آن را زهدگرایی می‌نامیم. زهدگرایی هنوز هم در قرن نوزدهم وجود خواهد داشت.

زهدگرایی جنبشی برای مقابله با مکتب‌گرایی و خردگرایی بود. زهدگرایی جنبشی بود که ذهن و قلب را درگیر می‌کرد. بنابراین، زهدگرایی یک جنبش آلمانی بود که می‌گفت برای یک مؤمن واقعی، باید خدا را با ذهن خود دوست داشته باشید، اما همچنین باید خدا را با قلب خود نیز دوست داشته باشید.

این چیزی است که آموزه‌ها را زنده می‌کند، عشق به خدا در زندگی شما. بنابراین آنچه ما آن را زهدگرایی می‌نامیم، به قرن نوزدهم نیز نفوذ می‌کند. بنابراین آن سه جنبش وارد آلمان قرن نوزدهم می‌شوند و همه آنها به نوعی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

و افرادی که به یکی از این دو اعتقاد دارند، با یکدیگر صحبت می‌کنند و با یکدیگر موافق یا مخالف هستند و غیره. بنابراین، یک نوع آشفتگی بزرگ در آلمان قرن نوزدهم در اینجا در جریان است. خب، خب، حالا اتفاقی که می‌افتد این است که، و ما در این دوره برای کسانی که امروز با ما هستند در مورد این صحبت می‌کنیم، اما اتفاقی که می‌افتد این است که شما فرد مناسب را با ایده‌های مناسب در زمان مناسب پیدا می‌کنید، و الهیات به نوعی منفجر می‌شود.

و این اتفاقی است که برای الهیات لیبرال افتاد. ما فرد مناسب را با ایده مناسب در زمان مناسب پیدا کردیم. و بنابراین قرار است نام او را ذکر کنیم.

حالا، این یک اسم دیگه هست که دوست دارم داشته باشم. اسم من خیلی رایجه، اما می‌خوام پرسم، و رأی بگیرم. می‌دونید، من همیشه در مورد این موضوع در روز جنرال الکتریک سخنرانی نمی‌کردم، اما از شما هم می‌پرسم.

اما اگر کسی از اطرافیان من تا به حال این نام را شنیده باشد، آیا این اسمی است که شما هم شنیده‌اید؟ و احتمالاً اینطور نیست، اما او از دوران اصلاحات تا به امروز در الهیات بسیار مهم بوده است. و نام او فریدریش شلایرماخر است. فریدریش شلایرماخر است.

آیا بعضی از شما اسمش را شنیده‌اید؟ او را در دوره دیگری گذرانده‌اید، یا شاید هم دیده‌اید. خب، جسی، بیا اینجا. فریدریش شلایرماخر، ۱۷۶۸ تا ۱۸۳۴.

و فریدریش شلایرماخر از راه می‌رسد. و اگر می‌خواهید اسمش را هجی کنید، امیدوارم هجی کردن اسمش درست باشد، فریدریش شلایرماخر. هجی کردنش کمی سخت است.

نگران کلمه بعد از اسمش نباش. دوباره به آن برمی‌گردم، پس نگران آن نباش. اما فریدریش شلایرماخر

باشه، و بذار عکسش رو بهت نشون بدم. این عکسشه. متاسفم.

این عکس اوست. این فریدریش در دوران جوانی‌اش است. او تا سال ۱۸۳۴ زندگی کرد.

خب، بیایید برگردیم به اسمش، فریدریش شلایرماخر. کسی، خب، جسی اسمش رو شنیده؟ کس دیگه‌ای از اطرافیانم، شاید این اسمی باشه که تو دوره‌های دیگه بهش دادی؟ فریدریش شلایرماخر

باشه، درسته، آره. اما این اسم مثل اسم تو نیست؛ همه اسم کالوین، لوتر یا وسلی رو شنیده بودن. یه جورایی اسم روزمره نیست، پس

اما فریدریش شلایرماخر، او را اینگونه می‌نامند، به او برجسبی زده می‌شود. او را پدر الهیات لیبرال می‌نامند. این برجسبی است که به فریدریش شلایرماخر زده می‌شود.

حالا، چه اتفاقی افتاده؟ دلیل اینکه او اینقدر مهم است این است که او اصیل‌ترین متکلمی است که چیزی به نام الهیات لیبرال را توسعه داده است. او اصیل‌ترین متکلم از زمان ژان کالوین است. بنابراین، او فرد بسیار مهمی در تاریخ الهیات است، فریدریش شلایرماخر.

حالا، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که فقط یک مثال از اهمیت او به شما ارائه دهم. بزرگترین متکلم قرن بیستم مردی به نام کارل بارت بود، بارت، و ما قرار است در این دوره در مورد کارل بارت سخنرانی کنیم. اما بدون شک او بزرگترین متکلم قرن بیستم بود.

او را آگوستین دوم، کارل بارت، می‌نامیدند. کارل بارت قبلاً در آلمان و سوئیس تدریس می‌کرد و مدیریت می‌کرد. و وقتی سمینارهای الهیاتی‌اش را برای مثلاً دانشجویان دکترا و غیره برگزار می‌کرد، می‌گفت دو نفر هستند که اگر می‌خواهید الهیات مدرن را بفهمید، باید آثار دو نفر را برای این سمینار بخوانید.

و اگر آثار این دو نفر را نخوانید و آنها را درک نکنید، موفق نخواهید شد. شما قادر به درک الهیات مدرن نخواهید بود. خوب؟ یکی از آنها جان کالوین بود.

او گفت ما باید بخوانیم. ما باید کالوین را مطالعه کنیم. و دومی فریدریش شلایرماخر بود. او گفت اگر فریدریش شلایرماخر را نخوانید و مطالعه نکنید، الهیات مدرن را نخواهید فهمید.

شما باید آن دو نفر را بشناسید. آنها بسیار مهم هستند. و این نشان می‌دهد که فریدریش شلایرماخر چقدر برای کارل بارت مهم بود.

اگر فریدریش شلایرماخر نبود، الهیات مدرن مسیر متفاوتی را در پیش می‌گرفت. خوب، این پدر الهیات لیبرال پس او تا این حد منتقد بود.

خب، حالا چیزی که می‌خواهم در مورد شلایرماخر بگویم، و بعد می‌خواهیم به یکی از کتاب‌هایش اشاره کنیم. اما چیزی که می‌خواهم در مورد شلایرماخر بگویم این است که سه عامل تأثیرگذار وجود داشتند که وارد زندگی او شدند و آن را شکل دادند. و اگر این سه عامل تأثیرگذار که او را شکل دادند را درک نکنید، زندگی او را نیز درک نخواهید کرد.

بنابراین اجازه دهید به سه چیز، به یک معنا سه جریان، اشاره کنم. اول از همه پیتیسیم بود. شلایرماخر در پیتیسیم آلمانی پرورش یافته بود.

بنابراین، او زهد و پارسایی را می‌شناخت. او همه چیز را در مورد زهد می‌دانست. او از حیات ذهن و حیات قلب که زهدانان از آن حمایت می‌کردند، آگاه بود.

بنابراین، او از این موضوع بی‌اطلاع نبود. بنابراین، این یکی از چیزهایی بود که او را شکل داد. دومین چیزی که او را شکل داد، خردگرایی آلمانی بود.

و البته، او دانشجوی فوق‌العاده‌ای بود، ذهنی عالی داشت و غیره، اما قطعاً عقل‌گرایی آلمانی او را شکل داده بود. و سوال این است که آیا این با پارسایی او در تضاد است؟ همیشه، اما خواهیم دید. سومین چیزی که او را شکل داد، رمانتیسیسم رو به رشد بود.

منظورم این است که نوع بعدی جنبش بزرگ فرهنگی در اروپای غربی، رمانتیسم خواهد بود که بیشتر یک جنبش است، کمتر جنبش عقلانیت، و بیشتر جنبش قلب، احساسات و غیره. بنابراین، او توسط رمانتیسم شکل گرفته است، و شاید او به شکل‌گیری رمانتیسم کمک کرده باشد. شاید این یک چرخه باشد

بنابراین این سه چیز هستند. آنها در طول سال‌های رشد، سال‌های رشد و سال‌های دانشگاه او گرد هم آمدند. آنها الهیات، تفکر و زندگی فریدریش شلایرماخر را شکل دادند

آنها زندگی فریدریش شلایرماخر و بنابراین، الهیات و آموزه‌های او و همه چیز را شکل دادند. حالا، فریدریش شلایرماخر وارد صحنه می‌شود و عمدتاً از طریق نوشتن یکی از کتاب‌های بزرگش، بسیار بسیار مهم می‌شود. بسیار خوب

مهم‌ترین کتاب فریدریش شلایرماخر «درباره دین، سخنرانی‌هایی برای تحقیرکنندگان فرهنگ آن» است. بنابراین، این کتاب، به تعبیری، از مسیحیت در برابر تحقیرکنندگان فرهنگ دین دفاع می‌کرد. این افراد از طبقات بالا بودند که نمی‌خواستند هیچ ارتباطی با کلیسا یا دین یا مسیحیت یا عیسی داشته باشند

و شلایرماخر تصمیم می‌گیرد که من سعی کنم آن افراد را مخاطب قرار دهم. من سعی می‌کنم با آن افراد در مورد مسیحیت به روشی صحبت کنم که برایشان قابل فهم باشد، به روشی که آنها را به مسیحیت جذب کند. خوب، این یکی از مشهورترین کتاب‌های تاریخ کلیسا است، «سخنرانی‌هایی در برابر فرهنگ خود» تحقیرکنندگان دین

خوب، این کتاب واقعاً، واقعاً معروف و خیلی خیلی مهم است. به نوعی یک کتاب پرفروش بود، می‌دانید تقریباً همه آن را از کتابفروشی مسیحی می‌خریدند، که آن روزها اصلاً وجود نداشت، اما به هر حال یک کتاب پرفروش بود. خوب، خوب، حالا هر وقت که عذرخواهی می‌کنم، اما هر وقت در مورد شلایرماخر صحبت می‌کنم، همیشه احساس می‌کنم یک موعظه در حال انجام است

خوب، امروز به موعظه کوچیک برای دانش‌آموزان خودم دارم. پس دلتون رو شاد کنید. شما هم اینجا

شما قرار است موعظه را بشنوید. خوب، این موعظه من است که از شلایرماخر به عنوان مثال استفاده می‌کند. این موعظه من است

بعضی از شما در حرفه‌تان فراخوانده خواهید شد تا به فقرا، به مطرودین، به فقرای این جهان، به نیازمندان این جهان خدمت کنید، و این یک خدمت زیباست، و این یک حرفه است، این یک رسالت است، بدون شک. اما می‌دانید شلایرماخر به ما چه می‌گوید؟ این به نوعی به ما یادآوری می‌کند که برخی از مسیحیان فراخوانده شده‌اند تا به افراد سطح بالا و پایین خدمت کنند. برخی از مسیحیان فراخوانده شده‌اند تا به ثروتمندان، افراد بانفوذ و کسانی که از نظر فرهنگی از دین متنفرند، خدمت کنند، اما به صاحبان ثروت، نفوذ و قدرت

و برخی از مسیحیان به واسطه‌ی حرفه‌ی خود فراخوانده می‌شوند تا به آن افراد نیز خدمت کنند. و این ممکن است در مورد برخی از شما نیز صادق باشد. ممکن است برخی از شما فراخوانده شوید تا به ثروتمندان، افراد بانفوذ، افرادی که بر تغییرات فرهنگی تأثیر می‌گذارند، خدمت کنید و به آنها خدمت کنید و آنها را نسبت به حقایق مسیحیت، پیام مسیحیت متقاعد کنید

این یک رسالت فوق‌العاده است. پس بگذارید من، من همیشه این کار را می‌کنم، بنابراین فقط به این دلیل که دارم این کار را نمی‌کنم، اما به هر حال، بگذارید فقط از یک مثال استفاده کنم. من قبلاً در GE دانشجویان صحبت کردم، همانطور که داشتم کلاس را تمام می‌کردم، و او وارد شد GE یک کلاس دیگر با یک دانشجوی، اما قرار بود در گوردون، رشته موسیقی، و سازهای بادی و غیره را دنبال کند.

و من یکی از دوستانم را به او معرفی کردم، چون یکی از دوستان خانوادگی ماست که سال‌هاست او را ندیده‌ایم، بنابراین کسی نیست که هر روز ببینیم، اما یکی از دوستان خانوادگی ما فردی به نام فیل اسمیت است. فیل اسمیت ترومپت‌نواز اصلی ارکستر فیلارمونیک نیویورک است. بنابراین، فیل اسمیت، همانطور که او را صدا می‌زنند، بهترین ترومپت‌نواز جهان است.

وینستون مارسالیس، همانطور که بعضی از شما او را می‌شناسید، شاید او را در تلویزیون و جاهای دیگر دیده باشید؛ خب، او از فیل اسمیت درس می‌گیرد. بنابراین این کمی به شما می‌گوید که فیل اسمیت چقدر مهم است. حالا، نکته‌ی شگفت‌انگیز، خلاصه در مورد فیل، این است که فیل یک مسیحی فوق‌العاده است، یک مسیحی زیبا، و در تمام طول زندگی‌اش، با چه کسی معاشرت دارد؟ او با موسیقی‌دانان بزرگ دنیا، با رهبران ارکستر بزرگ دنیا، با خوانندگان بزرگ دنیا و غیره معاشرت دارد.

این زندگی اوست، این کاری است که انجام می‌دهد، این کسانی هستند که هر روز با آنها است. و او هر روز در زندگی‌اش یک شهادت مسیحی فوق‌العاده برای آن افراد به ارمغان می‌آورد. او به ثروتمندان و افراد بانفوذ خدمت می‌کند.

او در زمینه موسیقی و غیره به مردم فرهیخته این دنیا خدمت می‌کند. بنابراین او خدمت فوق‌العاده‌ای دارد. اما یکی از دلایلی که آنها اینقدر به او احترام می‌گذارند این است که او در کاری که انجام می‌دهد بسیار عالی است.

کاری که او انجام می‌دهد درجه یک است. او بزرگترین نوازنده ترومپت در جهان است. به هر حال، ما می‌توانیم از فریدریش یاد بگیریم.

فریدریش در زندگی‌اش تصمیم گرفت که من به افراد سطح بالا و پایین خدمت خواهم کرد. من به افراد فرهیخته و تحقیرکنندگان دین خدمت خواهم کرد. بنابراین، او کتاب «فرهنگ، دین را تحقیر می‌کند» را نوشت.

خب، حالا کاری که می‌خواهم بکنم این است که فقط سه نکته در مورد این کتاب بگویم، چون می‌دانم که امشب آن را نمی‌خوانید. یا شاید هم می‌خوانید، اما خدا خیرتان بدهد، می‌دانید، آن را بردارید و امشب کتاب را بخوانید. اما شاید هم نه.

خب، من می‌خواهم سه نکته را برای کمک به شما در زندگی‌تان ذکر کنم. خب، قبل از اینکه این کار را بکنم، آیا در مورد فریدریش شلایرماخر سؤال دارید؟ درست قبل از اینکه کمی در مورد کتاب صحبت کنیم؟ سؤال در این مورد دارید؟ خب، ما خوب هستیم؟ بسیار خب. حالا هر کدام از شما، هر طور که می‌خواهید نیاید و نروید.

راحت باش. فقط، می‌دونی، باشه. باشه.

سه نکته در مورد کتاب. بسیار خب. اول اینکه، او سعی می‌کند قضیه را مطرح کند.

الان، من فقط دارم شلایرماخر را توضیح می‌دهم. لزوماً با او موافق نیستم. فقط سعی می‌کنم استدلالی را که او مطرح می‌کند توضیح دهم، باشه؟ اولاً، او سعی می‌کند این استدلال را مطرح کند که آنچه در مورد دین مهم است، تجربه دینی است.

این چیزی است که حیاتی است. شما باید دین را از دریچه تجربه دینی درک کنید. بنابراین، اصول، آموزه‌ها و باور صحیح، جنبه‌های مهم تجربه دینی یا مسیحیت نیستند.

و فریدریش شلایرماخر می‌گوید افراد زیادی هستند که اصول عقاید درست را می‌دانند. افراد زیادی هستند که آموزه‌های درست را نوشته‌اند. می‌توانند آنها را برای شما از حفظ بخوانند.

این مسیحیت نیست. او می‌گفت، شلایرماخر می‌گفت، مسیحیت در ذات دین است، زندگی دینی و تجربه دینی، باشه؟ بنابراین، او مفهوم دگم، دکترین و باور صحیح را به چالش می‌کشد. او این مفهوم را به چالش می‌کشد.

حالا، با انجام این کار، یکی از افرادی که او به چالش می‌کشد جان کالوین است. ما در این دوره در مورد جان کالوین و اهمیت جان کالوین به عنوان یک سازمان‌دهنده الهیات مسیحی و آموزه‌های مسیحی صحبت کردیم. اما او افرادی مانند جان کالوین را به چالش می‌کشد.

خب، باشه. دوم اینکه، تا جایی که در کتاب هست، او در مورد دین در قلمرو چیزی که او احساس می‌نامد. هست *gefühl* صحبت می‌کند، باشه؟ خب، اینجا یک کلمه خیلی مهم برای این دوره هست. و اون کلمه

استفاده می‌کند، درست است؟ و او گفت *gefühl* او وقتی درباره احساس مذهبی صحبت می‌کند از کلمه جوهر دین است، اما نه تنها جوهر دین، بلکه جوهر مسیحیت است. بنابراین اگر می‌خواهید *gefühl* را بفهمیم. حالا، برای فهمیدن این کلمه، باید تعریفی *gefühl* مسیحیت را در یک کلمه خلاصه کنید، بیابید برای آن ارائه دهم.

درک بی‌واسطه‌ی بی‌نهایت توسط متناهی. باید دوباره *Gefühl* اینه، باشه؟ *gefühl* خب، تعریف رسمی درک بی‌واسطه‌ی بی‌نهایت توسط متناهی، بدون نقل قول *Gefühl*. *gefühl*، بگم؟ باشه.

است. بسیار خوب، حالا کاری که می‌خواهم انجام دهم توضیح تعریف است. ما *gefühl* این تعریف او از تعریف را ارائه دادیم، بیابید تعریف را توضیح دهیم.

درک بی‌واسطه خدا توسط یک شخص *gefühl*، بیابید آن را به کلمات دیگری بیان کنیم. از نظر شلایرماخر است. این درک بی‌واسطه خدا توسط مؤمن، توسط آن شخص است.

و بنابراین، از نظر شلایرماخر، این جوهره دین است. این تمام چیزی است که دین درباره آن است. و این جوهره مسیحیت است.

موضوع همین است. شلایرماخر می‌گفت هر کسی در این دنیا می‌تواند درک بی‌واسطه‌ای از خدا، درک بی‌واسطه‌ای از خدا داشته باشد، باشه؟ که برای شلایرماخر گاهی اوقات به چه معناست، یعنی چه؟ یعنی شما به واسطه‌ای مثل کلیسا یا کتاب مقدس نیاز ندارید. خودتان می‌توانید خدا را بفهمید.

می‌تواند همین درک بی‌واسطه از خدا توسط شخص باشد. و گاهی اوقات، او از کلیسا انتقاد می‌کند، و گاهی اوقات از کتاب مقدس انتقاد می‌کند. بنابراین، شما به هیچ واسطه‌ای نیاز ندارید.

برای درک خدا نیازی به کشیش یا وزیر ندارید که سر راهتان قرار بگیرد. نه، خودتان می‌توانید خدا را درک کنید. پس این دومین نکته است، این درک از اینکه گفوهل چیست.

خب، و نکته سوم، نکته سوم در مورد کتاب، و آن، البته، شما می‌دانید که ما اینجا به کجا می‌رویم، اما البته شهود دینی برای شلایرماخر بسیار مهم است. شهود دینی، روح شهودی، به طور شهودی می‌توانید خدا را بشناسید. و بنابراین او تمام تأکید خود را بر این تجربه دینی قرار می‌دهد.

خب، کلمه کلیدی اینه، تجربه، باشه؟ نه دانش، بلکه تجربه. پس شاید کارل بارت درست می‌گفت. شاید کاری که شلایرماخر با کتابش و کتاب‌های دیگه انجام می‌ده، دازه کل کشتی مسیحیت رو از اصول، دکترین، کلیسا و باور درست، به سمت چی می‌چرخونه؟ به سمت تجربه، به سمت شهود.

پس این قدرت کتاب است، و او تأثیر زیادی در آنجا داشت. خب، فریدریش شلایرماخر. حالا، قبل از اینکه او را ترک کنیم، آیا سؤالی در مورد شلایرماخر دارید؟ خداحافظ دوستان. روز خوبی داشته باشید.

آیا قبل از اینکه از او به عنوان مقدمه بگذریم، سؤالی در مورد فریدریش شلایرماخر دارید؟ بسیار خب، اجازه دهید فقط یک نکته دیگر را ذکر کنم: مقدمه. بعد، یک استراحت کوچک ۱۰ ثانیه‌ای به شما می‌دهم. من به دانش‌آموزانم حدود پنج یا ۱۰ ثانیه استراحت می‌دهم تا از این موضوع لذت ببرند. خب، خب، چرا این کار را نکنیم؟ بسیار خب، حالا، به پیروی از شلایرماخر، همه اینها به عنوان پیش‌زمینه است، بنابراین ما هنوز در پیش‌زمینه هستیم.

پیروی از شلایرماخر به معنای ظهور چیزی بود که ما آن را لیبرالیسم پروتستان کلاسیک می‌نامیم. بنابراین لیبرالیسم پروتستان کلاسیک از شلایرماخر و افرادی مانند او پیروی کرد. منظورم این است که او پدر همه چیز بود، اما افراد دیگری آمدند و این نوع تفکر را توسعه دادند. اما لیبرالیسم پروتستان کلاسیک ظهور کرد و ظهور کرد، و بنابراین پنج نوع ویژگی برای آن وجود دارد.

بگذارید چند تاپی بگویم، و بعد کمی استراحت می‌کنیم، و بعد بحث را تمام می‌کنیم. بسیار خوب، اول از همه لیبرالیسم پروتستان کلاسیک واکنشی به محافظه‌کاری مذهبی بود. و کاری که لیبرالیسم پروتستان کلاسیک انجام داد، واکنش مداوم به محافظه‌کاری مذهبی بود.

هر جایی که مشکوک به نوعی محافظه‌کاری باشد، نوعی محافظه‌کاری که به کلیسا یا کتاب مقدس یا اصول اعتقادی بچسبد، یا هر نوع محافظه‌کاری مذهبی از این قبیل، لیبرالیسم همیشه واکنشی به آن بوده است. لیبرالیسم همیشه آن نوع محافظه‌کاری مذهبی یا در مورد ما، محافظه‌کاری مسیحی را به چالش کشیده است. بنابراین، این از نظر ظهور لیبرالیسم، شماره یک است.

بسیار خب، مورد دوم روش لیبرالیسم است. این افراد از چه روشی استفاده کردند؟ آنها سعی داشتند چه کاری انجام دهند؟ بسیار خب، کاری که آنها سعی کردند انجام دهند این بود که ایمان مسیحی را دوباره بیان کنند. ما باید ایمان مسیحی را دوباره بررسی کنیم.

ما باید ایمان مسیحی را به گونه‌ای که مردان و زنان امروزی آن را درک کنند، دوباره بیان کنیم. و منظور آنها از مدرن، البته، قرن نوزدهم و بیستم بود. بنابراین، به گونه‌ای که زنان امروزی آن را درک کنند، باید ایمان مسیحی را دوباره بیان کنیم.

ما باید ایمان مسیحی را از نو مرتب کنیم. ما باید آن را دوباره بیان کنیم. ما باید آن را دوباره مورد بررسی قرار دهیم.

و ما باید آن را به شیوه‌هایی که برای فرد قرن نوزدهمی قابل فهم باشد، مورد بازنگری قرار دهیم. و بنابراین کاری که آنها انجام دادند این بود که یکی از راه‌های انجام این کار این بود که احساس کردند باید مسیحیت را از نظر فکری قابل قبول کنند، زیرا احساس می‌کردند اگر از نظر فکری قابل قبول نباشد، اگر در ذهن مردم جا نیفتد، هرگز تأثیری بر زندگی آنها نخواهد گذاشت. بنابراین لیبرالیسم کلاسیک پروتستان به یک جنبش فکری نسبتاً بزرگ تبدیل شد، یک جنبش فکری که بر فرهنگ، فرهنگ عمومی تأثیر گذاشت.

خب، خیلی مهم بود. پس بگذارید فقط یک مورد دیگر را ذکر کنم، بعد به شما استراحت می‌دهم، یکی دیگر از این پنج مورد. با این حال، نکته سوم این است که هرگز نباید دین را صرفاً بر اساس مرجعیت بپذیرید.

مرجعیت کلیسا، مرجعیت کشیش محلی، مرجعیت وزارتخانه محلی، مرجعیت برخی از اصول اعتقادی شما هرگز نباید تجربه مذهبی را تنها بر اساس آن مرجعیت بپذیرید. لیبرال‌های پروتستان معتقد بودند که شما قادر هستید. شما قادرید با عقلی که خداوند به شما داده است، حقیقت را از باطل تشخیص دهید.

بنابراین، به یک معنا، مرجعیت، توانایی خود شما برای استدلال، تفکر مستقل، استدلال برای خودتان در مورد اینکه چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است، است. مرجعیت کلیسا، مرجعیت یک کشیش، مرجعیت یک کشیش، مرجعیت یک عقیده‌ی جزئی. نه، فقط این را نپذیرید.

خودتان خوب فکر کنید: چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست؟ خب، این سومین ویژگی چیزی است که ما آن را لیبرالیسم کلاسیک پروتستان می‌نامیم. پس اجازه دهید فقط یک دقیقه اینجا توقف کنم.

من اینجا باید به افراد خودم کمی استراحت بدهم. بنابراین، به آنها کمی زمان استراحت و کار کشی می‌دهیم. شاید به خصوص دوشنبه‌ها، این مهم باشد زیرا برخی از آنها مدت زیادی مشغول نوشتن بوده‌اند.

آیا شما دوستان در مورد روند این دوره و همه چیز، اصلاحات تا به امروز، سوالی دارید؟ ما الان تا قرن نوزدهم هستیم، بنابراین به کارمان ادامه می‌دهیم. ما چهارشنبه‌ها جلسه داریم. چهارشنبه‌ها، کاری که ما در این دوره انجام می‌دهیم، معمولاً جمعه‌ها است، اما این هفته کلاس جمعه نداریم.

آن روز، ما فقط با کتاب‌های درسی جلسه گذاشتیم و درباره‌شان صحبت کردیم. ما سخنرانی نمی‌کنیم. ما واقعاً فقط روی متن و آنچه می‌خوانیم روی متن و همه چیز کار می‌کنیم.

خب، من گفتم، گای، یادت نره که ما چهارشنبه توی لاینز دن هستیم، و می‌تونی سوالات رو بیاری. من از قبل بهشون نیازی ندارم. و فقط یادت باشه کتاب‌های درسی رو هم با خودت بیاری.

خب، بله، همه اینجا هستند، پس مشکلی نیست. کسی سوالی دارد وقتی شما در حال حرکات کششی یا استراحت هستید؟ خب. گفتم که پنج ویژگی وجود دارد.

بگذارید به همه این پروتستان‌تیس‌م که به اینجا می‌آید، چهار و پنج بدهم. بسیار خوب، شماره چهار پروتستان‌تیس‌م لیبرال، ما به این چه می‌گوییم؟ ما به این نوع ظهور پروتستان‌تیس‌م لیبرال در قرن نوزدهم می‌گوییم.

این ویژگی‌ها را دارد. خب، خب، شماره چهار. لیبرالیسم پروتستانی، لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، این موضع را اتخاذ کرد که هر حقیقتی، حقیقت خداست.

بنابراین هر آنچه حقیقت دارد از جانب خداست. با این اوصاف، پروتستان‌تیسیم لیبرال کلاسیک پذیرای حقیقت علمی بود. اگر چیزی از نظر علمی حقیقت داشته باشد، باید از جانب خدا باشد.

این موضوع باعث بحث بزرگی در قرن نوزدهم شد، زیرا در سال ۱۸۵۹، داروین کتاب «منشأ گونه‌ها» را منتشر کرد. سپس، کلیسا شروع به جانبداری از تکامل کرد. دیدگاه کلاسیک پروتستان‌ها در مورد داروین و تکامل این بود که اگر این درست باشد و از نظر علمی ثابت شود، من آن را می‌پذیرم زیرا تمام حقیقت از جانب خداست.

بنابراین، آنها تمایزی بین حقیقت دینی و حقیقت علمی نمی‌دیدند. و همین اتفاق در مورد نقد کتاب مقدس نیز افتاد. نقد کتاب مقدس در قرن گذشته، در واقع قرن هجدهم، ظهور کرد، اما در واقع در قرن نوزدهم نیز در حال توسعه است.

نقد کتاب مقدس راهی برای نزدیک شدن به کتاب مقدس است. چه کسی نوشت؟ چه زمانی نوشتند؟ چرا نوشتند؟ تفسیر همه اینها و همه چیز چیست؟ اما آنها تمایل داشتند که نقد کتاب مقدس را بسیار بپذیرند، زیرا احساس می‌کردند که اگر نقد کتاب مقدس و نقد تاریخی، اگر آنها درست هستند، اگر اینها درست هستند، پس باید آنها را بپذیریم. ما نباید آنها را مغایر با مسیحیت بدانیم.

بنابراین، تمایلی به پذیرش تمام حقایق به عنوان حقیقت الهی وجود داشت. این شامل حقایق علمی و حقایق انتقادی تاریخی کتاب مقدس نیز می‌شد. بنابراین، به یک معنا، بسیاری از آنها شکل‌دهنده‌ی چیزی بودند که ما آن را نقد کتاب مقدس می‌نامیم.

خب، این مورد چهارم بود، پذیرش تمام حقایق به عنوان حقیقت الهی. این به نوعی به یکی از ویژگی‌های بارز لیبرالیسم تبدیل شد. خب، مورد پنجم، لیبرالیسم کلاسیک پروتستان، از دو جهت تأثیر داشت.

بنابراین اجازه دهید به آن دو جهت اشاره کنم. و این [موضوع] از دو جهت تأثیر قدرتمندی داشت. از یک سو، بر جناح راست کلیسا و جناح محافظه‌کارتر کلیسا تأثیر گذاشت.

این [ایدئولوژی] بر جناح بنیادگرا، جناح انجیلی کلیسا، تأثیر گذاشت. و چگونه این کار را انجام داد؟ روشی که این کار را انجام داد، تأکیدش بر تجربه دینی، تأکیدش بر تجربه قلبی، تجربه مؤمن، بدون نیاز به واسطه بود. این چیزی است که جناح راست مسیحیت به آن پی برد.

بنابراین این چیزی است که احیاگرایی به آن توجه کرد: تجربه مؤمن. بنابراین بسیار جالب است که لیبرالیسم کلاسیک پروتستان در واقع از طریق صحبت‌هایشان در مورد تجربه، بر جناح‌های محافظه‌کارتر بنیادگرای انجیلی کلیسا تأثیر گذاشت. و این توسط عناصر محافظه‌کارتر کلیسا مورد توجه قرار گرفت.

حالا، کلیسا واقعاً این ارتباط را نمی‌بیند. آنها واقعاً آن نقاط را به هم وصل نمی‌کنند. اما در واقع، قدرت تأکید لیبرالیسم بر تجربه، تجربه مسیحی، در جناح راست کلیسا بسیار مهم شد.

خیلی جالبه. احیاگران دین از قبل روی این موضوع تأکید دارن. نکته‌ی خوبی.

اما چرا آنها اینقدر بر این موضوع تأکید می‌کنند؟ این را از کجا می‌آورند؟ منظورم این است که لیبرالیسم پروتستانی قبل از شلایرماخر آغاز شد، اما او کسی است که به نوعی آن را گرد هم آورد. اما آیا آنها بخشی از این تأکید را از نوع شنیدن، بحث‌ها و اهمیت تجربه دینی دریافت می‌کنند؟ آیا آنها بخشی از آن را دریافت می‌کنند؟ یا، و این سوال خوبی است، جسی، آیا خودشان، با تأکیدشان بر تجربه دینی، بر دعوت لیبرالیسم به تجربه دینی تأثیر می‌گذارند؟ شاید این موضوع به هر دو صورت عمل کند. شاید مکالمه به یک معنا به دو صورت پیش می‌رود.

فکر می‌کنم نکته‌ی طعنه‌آمیز این است که افراد جناح راست هرگز متوجه این موضوع نمی‌شدند که، پسر، ما ممکن است کمی تحت تأثیر لیبرالیسم پروتستان قرار گرفته باشیم، که این یک احتمال است. فکر می‌کنم آنها بودند، اما ممکن است بر آن تأثیر هم گذاشته باشند. خب، این یکی از راه‌هایی است که آنها بر آن تأثیر گذاشتند، باشه؟ خب، راه دومی که آنها بر کلیسا و فرهنگ گسترده‌تر تأثیر گذاشتند، تأثیرگذاری بر جناح چپ بود. مسیحیت نیز بود.

آنها نه تنها بر احیایابی یا مسیحیت محافظه‌کار تأثیری نداشتند، بلکه بر جناح چپ نیز تأثیر گذاشتند. خب، حالا گاهی اوقات، و به خصوص، اوه، به خصوص آموزه‌های مردی به نام والتر راشنبوش، یک آلمانی خوب دیگر، اما او اتفاقاً در ایالات متحده زندگی می‌کرد، بنابراین، اما والتر راشنبوش. والتر راشنبوش شخص بسیار جالبی است و برای تاریخ کلیسا از دوران اصلاحات تا به امروز بسیار مهم است.

او هم یک برجسب دارد. بگذارید برجسبش را به شما بگویم. فکر می‌کنم گاهی اوقات باید مراقب این برجسب‌ها باشیم، و فقط افراد را در جعبه‌ها قرار ندهیم؛ والتر راشنبوش هم یک برجسب داشت.

او را پدر جنبش انجیل اجتماعی می‌نامیدند، و من اینجا عکسی از راشنبوش دارم. اینها تاریخ‌های او هستند، باشه؟ خب، جنبش انجیل اجتماعی نه تنها بر تجربه مؤمن و تجربه مذهبی مؤمن تأکید، ۱۹۱۸، ۱۸۶۱، داشت، بلکه جنبش انجیل اجتماعی آن درک از تجربه را گرفت و آن را به جامعه، یعنی به کلیسا، مرتبط کرد. بنابراین جنبش انجیل اجتماعی حیات کلیسا است، اما حیات کلیسای است که به فقرا اهمیت می‌دهد.

این زندگی کلیساست، عشق به خدا و عشق به همسایه. بنابراین جنبش انجیل اجتماعی در سمت چپ ماجرا بود، به نوعی جناح چپ مسیحیت، اما توجه به این نکته‌ی والتر راشنبوش بسیار مهم است. والتر راشنبوش انجیل اجتماعی، یعنی مراقبت از فقرا، را با نیاز به ایمان فردی متعادل کرد.

بنابراین، والتر راشنبوش بین مراقبت از فقرا و ایمان هر مؤمن تعادل برقرار می‌کرد. بنابراین او ضد احیا نبود. او به نوعی ضد تجربه مسیحی فردی نبود، و در واقع، او دوست چارلز گراندیسون فیلی، بزرگترین احیاگر قرن نوزدهم، بود.

بنابراین، وقتی درباره والتر راشنبوش صحبت می‌کنیم باید مراقب باشیم، چون نباید فقط بگویم، خب، او با جنبش انجیل اجتماعی‌اش خیلی در جناح چپ لیبرالیسم بود و چیزی درباره زندگی یک مؤمن یا تغییر کیش مسیحی یا چیزی از این قبیل نمی‌دانست. بهترین زندگینامه والتر راشنبوش، بهترین زندگینامه نویس والتر راشنبوش، در واقع او را یک انجیلی معرفی می‌کند. خب، والتر راشنبوش اینجاست.

اما در هر صورت، لیبرالیسم از نظر فرآیند اجتماعی، از نظر مشارکت اجتماعی، از نظر تعامل فرهنگی با جهان از نظر اینکه کلیسا فقط مجموعه‌ای از افراد در کنار هم نباشد، بلکه جامعه‌ای باشد که به فقرا اهمیت می‌دهد، بر جناح چپ مسیحیت تأثیر گذاشت. بنابراین، واقعاً بر این امر تأثیر گذاشت و والتر راشنبوش مهمترین نام در اینجا است. بسیار خب، به من اطلاع دهید. آیا در مورد راشنبوش سؤالی دارید؟ بنابراین، او نامی است که باید بدانید.

بسیار خوب، فقط برای اینکه بدونی اینجا قراره کجا بریم، و بعد می‌ذارم بری. اما از حالا به بعد، کاری که قراره از دوشنبه‌ی آینده انجام بدیم، دوشنبه‌ی آینده‌ست، چون چهارشنبه که همدیگه رو می‌بینیم، سعی می‌کنم یادم بمونه که در این مورد ایمیلی بفرستم، راستی، چهارشنبه که همدیگه رو می‌بینیم، لاینز دن، صبحانه، لاینز دن. اما دوشنبه‌ی آینده، با نتیجه‌گیری‌های الهیاتی اساسی لیبرالیسم شروع می‌کنیم.

همه این‌ها به کجا ختم شد؟ و بعد می‌خواهیم نگاهی دقیق به آن بیندازیم. می‌خواهیم بگوئیم، خب، آیا نقاط قوتی داشت؟ آیا نقاط ضعفی هم داشت؟ بله، فکر می‌کنم هر دو. بنابراین، می‌خواهیم نگاهی به آن بیندازیم.

،اما ما تقریباً در جایی هستیم که باید در سخنرانی باشیم، بنابراین قرار است امروز این کار را شروع کنیم، بنابراین در وضعیت خوبی هستیم. بسیار خب. روز خوبی داشته باشید.

دوستان، از اینکه امروز به ما ملحق شدید متشکریم. خوشحالیم که شما را در کنار خود داریم و شما این یک ساعت را پشت سر گذاشتید. پس این عالی است.

من دکتر راجر گرین هستم در درس تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۱۵، ظهور لیبرالیسم است.